

از مشخصات دوران جدید، دل نیستن به افراد و ایده‌هاست. انسان معترض و تک‌زوی امروز، با دید انتقادی به همه چیز و همه کس نگاه می‌کند. این از جهاتی خوب است و از جهاتی بد. خوب است چون انسان در آینده سرخورده نمی‌شود و بد است چون انسان احساس ثبات نمی‌کند. برای ما میانسالان که سمبل‌ها و بت‌ها و ایده‌های تغییرناپذیر را دیده‌ایم و به آنها دل بسته‌ایم کنار آمدن با این وضع کار آسانی نیست.

من به نوشته‌ها و شیوه پژوهش استاد بهاء‌الدین خرمشاهی از سال‌ها پیش علاقمند بوده‌ام و نوشته‌های ایشان را با لذت و شوق مطالعه کرده‌ام. مهم نبوده است که موضوعاتی که ایشان به آنها پرداخته تا چه حد مورد علاقه یا قبول من بوده ولی بسیار از آنها آموخته‌ام. شیوه نگارش ایشان را برای خوانندگان باسواد متوسط ایرانی بسیار لازم دانسته‌ام و بر این باور بوده‌ام که یکی از دلایل محبوبیت آثار ایشان همین خوشخوان بودن نوشته‌هایشان است. طنز پنهان در نوشته‌های جدی و طنز آشکار در نوشته‌های طنز ایشان، مطالعه را بسیار دلپذیر می‌کند.

این علاقه با من بود تا جریان برخورد با نوشته دکتر سروش. حقیقت آن که با وجود وابسته و دلبسته نبودن و سعی در حفظ فاصله و داشتن نگاه انتقادی به هر چیز و هر کس، کمی جا خوردم. به خود گفتم همه آن حرف‌های نرم و ملایم و دلپذیر خرمشاهی

ظاهر سازی و فریب بود. ولی با دیدن مطلب بعدی آقای خرمشاهی در اطلاعات، و تعدیل سریعی که در نحوه بیان و انتقادشان به وجود آورده بودند ملال و افسردگی جای خود را به امیدواری داد. نوشته بودند:

«نخستین مقاله من در پاسخ اجمالی به اینان و این نظرگاه، "پاسخ‌هایی به قرآن‌ستیزان" نام داشت (اطلاعات، ۲۸ بهمن ۱۳۸۶). پیداست که عنوان نامناسب و برخوردارنده بود، و دوست دانشمند دلبندم جناب استاد سروش حق داشت که آورده خاطر شود، و شد و گلایه کوتاه و مؤثری در اولین مقاله جوابیه‌اش به نقد آیت‌الله جعفر سبحانی، اشاره‌وار نوشت و شرمنده شدم. هم‌اینک رسماً از محضر این دوست دانشور گرانمایه - با آنکه اسم شریفشان را بالصراحه در آن مقاله نیاورده بودم - و دیگر هم‌اندیشان‌شان عذر می‌خواهم. به قول حافظ: هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت. والعذر عند کرام الناس مقبول...»

اینها را نوشتم تا مقدمه‌ای باشد برای معرفی یادگارنامه آقای خرمشاهی به نام شاخه‌های شوق که به کوشش علی دهباشی در دو جلد قطور ۲۲۴۰ صفحه‌ای تدوین و منتشر شده است. این کتاب نه تنها حاوی زندگی‌نامه و بخشی از زندگی خصوصی و شیوه کار آقای خرمشاهی است، بلکه مطالب و مقالاتی نیز به ایشان تقدیم شده است که یکی از یکی خواندنی‌تر است.

از بخش‌های جالب کتاب، نوشته‌های همسر و فرزندان استاد درباره ایشان است. مثلاً فرزند سوم ایشان - حافظ - به زبان طنز، درباره پدر دانشمندش چنین می‌نویسد:

«عاشق این هستند که کتاب بخزند و از مادرم پنهان کنند.

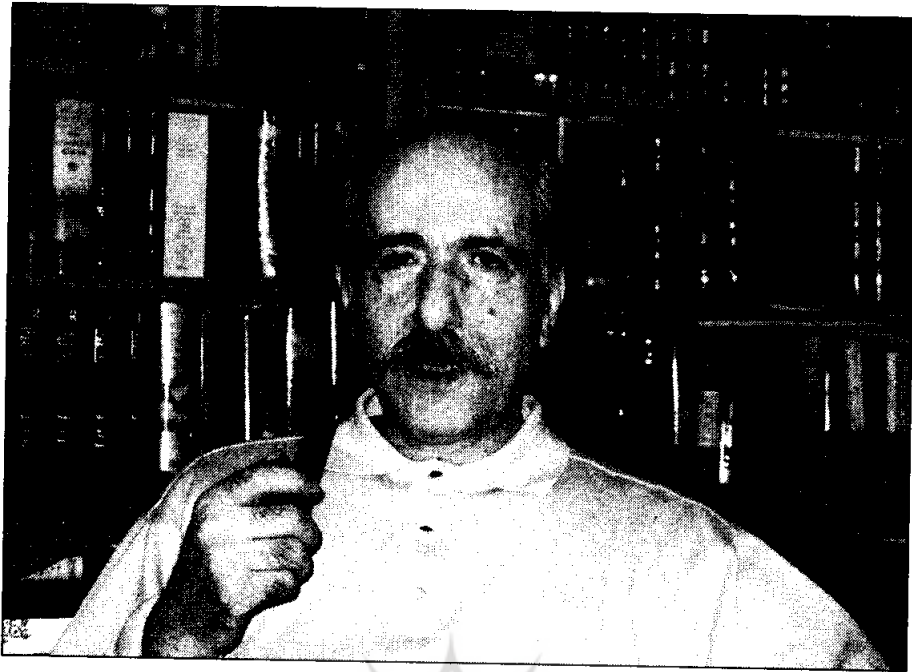
- چند سالی است که با مادرم در جدال هستند که میز ناهارخوری خانه را نیز به قلمرو کتابخانه خودشان بیفزایند.

- همیشه قبل از آمدن مهمان‌هایشان ما را مطلع می‌کند (البته ۵ دقیقه قبل از آمدن مهمانها یا همزمان با ورودشان).

- حتی بر روی پاکت‌هایی که خودشان می‌خواهند مستقیماً به دست گیرنده برسانند حتماً مشخصات و آدرس و همچنین شرح حال مختصری از زندگی گیرنده را نیز قید می‌کنند.

- در عمرشان تا به حال روی صندلی راننده هم ننشسته‌اند چه برسد به آنکه رانندگی کنند.

- سهم بسزایی در جلوگیری از کمبود آب تهران دارند. به طوری که حمام کردن را قبل



● بهاء‌الدین خرمشاهی (عکس از علی دهباشی)

از یک ماه اسراف و شاید حرام می‌دانند؛ و در طول هفته‌های متوالی به گفته خودشان خشکشویی می‌کنند.

- چنان نجیبانه ما را سرزنش می‌کنند که گاه عقیده‌مان در مورد روند زندگی‌مان عوض می‌شود. چنان که یک روزی که بنده برایشان دارویی را به اشتباه با مقدار مصرفی متفاوتی خریدم، سعی کردم از آن پس لیست داروهایشان و همچنین خاصیتشان و تمام اطلاعات مربوط به داروسازی را یاد بگیرم...» (شاخه‌های شوق، جلد اول، صفحات ۲۳۷ تا ۲۳۹).

درست است که پرداخت سی هزار تومان برای خرید این کتاب در شرایط کنونی کار آسانی نیست، ولی آنچه دوستان و آشنایان و نویسندگان طراز اول کشور در این کتاب ارزنده نوشته‌اند - از جمله مقاله کوتاه و پرمحتوای دکتر سروش که در سال ۱۳۸۴ نوشته و به آقای خرمشاهی تقدیم شده - شایسته آثار و زحمات ایشان است.